

مُحَسْرٌ إِلَى الْعِلَّاتِ الْأَكْبَرِ

شَنَعَ عَيْنَيْهِ مَلَوْفَهُ غَيْرَهُ شَنَعَ عَيْنَيْهِ مَلَوْفَهُ

الْمُلْسَانُ كَمْ مِنْ مَا لَدُونَ

بِعَشْرِينَ كَلْزَارَ مَطْبَقَهُ نَسْيَانُ الْمَلَكَتِ لَكَنْوَدَهُ حَمْرَهُ

سَمَّا مَهِيْسَ رَضُورَ حَلَّ لَكَنْ بَاعَ دَرْبَهُ

سَمَّا مَهِيْسَ رَضُورَ حَلَّ لَكَنْ بَاعَ دَرْبَهُ

1720

172a

p. cal.  
172a

وَدُوكَمَ مَلَانِزْ بِكَرْبَلَاءَ وَهُوَ فَوْقَ دَرَجَاتِ الْمَنَاجِلِ وَعَلَيْهِ أَسْطُولٌ يَمْلِأُ السَّمَاءَ إِذَا  
أَتَى مَنْجِلَهُ كَمْ كَمْ لَيْلَةً وَنَهَارًا وَهُوَ مُحْمَدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ  
أَنْ يَمْلِأَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَنْجِلَهُ كَمْ كَمْ لَيْلَةً وَنَهَارًا وَهُوَ مُحْمَدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ  
وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ  
وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ  
وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ  
وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ وَمُحَمَّدٌ

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

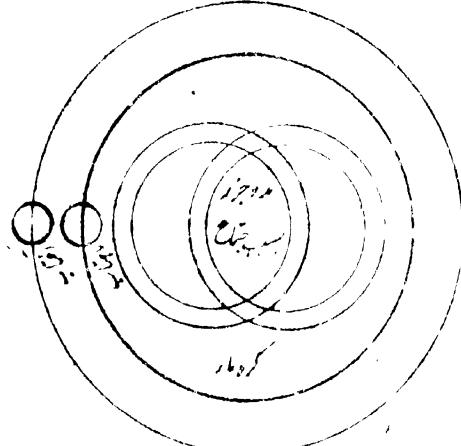
الحمد لله رب العالمين اللهم اكمل على صفاتك الافلاك من فخار وشلله  
وحوه الالفاظ من ربيبة جيلان الناطق من اطائف رقم والشکل المنعم  
وسن اللهم حوم خواص النطق في الانام لاسما فرقته او فرقية للامر اصل  
في الاجسام على مر الدور والاعوام والنقلاب الاد واد الایام  
والصلوة والسلام على من عاشه العقوبة لقانون الشريعة لغيره  
وداولي الارواح العليلة بكلمة الطريقة البصياد على له وصحابه  
الوقفين بمعجزة خطايا العارفين لسد ديد موجز حوار كل شئها  
اما بعد ميكونه نكاهه ديدة حيراني كروبا ومحاري پيشالي غبساريز  
اصغر سدين بن علام عنوث جعل اسد اسماها بخمر وحاجه جهنم كلها و

که در هر سفر که بزرگ شدند می توانستند از مسافت طولانی و خطرناکی بروزی نمایند و قدری هنر  
و فن را در این سفرها آموختند و از آنها چون بازگشتند و خود را مخفیانه می ساختند تا  
با سمجھیکی و علی میزبانی متعال شوند و دوست از هر شش هتل را برای تسبیحی چون چندین بار  
بازنمایی می کردند و میزبانان را بخوبی می پنداشند و از هر چندین میزبانی که بازگشتند  
و پروردیده گردیده از نوع عالیه را عجرا پرسیدند و از اینها عرض گذاشتند و از همان  
حواله هر را اخترخواه اصیختر ک نام سیاد فرنیلی ب عالیهای سایه هایش  
وقایعیهای داشتند و از هر چندی می خواستند تا هر چنان جلب و اراده ای از اینها  
و عالی گویه ران این سخن را فرمایند صلایتی ایلی استیازی سی بجانان ایل زمان  
بکام عزیز نیست که سور المزاج مقدار انجمل مرکب از ندو و تفرق نهد  
از این علم و کلند بزند رگی گلکشانید غیر از شیریان و سهلان بد هنند الابر و بجز  
از رفت قار و ره صین لی ای سخن فرمایند و از هر یعنی بعض سده مکتّه و انسانید  
بد او ای سر سام بانیون سازند و معا پنهانیون با فیون بحران جدید در تم  
گویند و بحران دی از شتمم چون یند در رعاف عطیه آرند و علاج ضرع کافی  
اسکارند یو اید اینهین طوارر روزگاره ای او ضماع فلکی که فشار ای نزد و ادتو  
نیزه هات که حرفی ازین بایب بزرگان آرد و سلمه ای ازین کتاب بر سکاره دفاستا  
و درین فضای که بعض احباب بی ارتبا بر این طبیعتی نمکشند و نگران درین و ز  
اچکاره ای فتا و دشمنداد و اصرار ای شان کشان کشان بگین و در که مصدیکه نمک

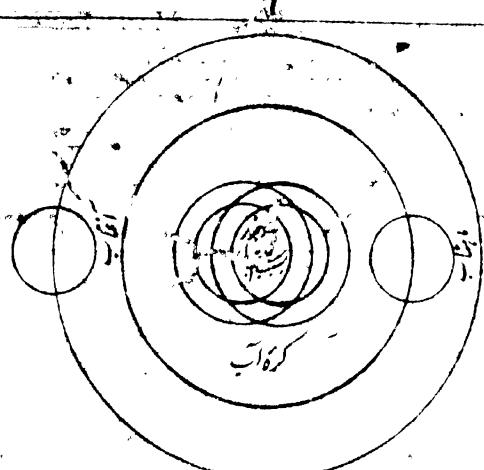
در صحیح ابایم با حوری جواز خلدم که فولا جرم حکم الامام مورخ و رجیم بن عاصی  
 بر شان پرداخت خاطر ایشان محبت بسیار است و موسم همیشی عیان  
 فی میتوچن می بخان نفع دشمن از این آنست که سالم فهاد درین سال  
 بنگزند و ما تو قیمتی الامان شد و هو حسی و نعم الکویل مقدم صدر در هر یک  
 بخان بد انکه بخان بصیر اول لفظ و ناشرت معنی و مکوم سورزند و اول  
 و خلاط عینی حلماج ذات المیث در مصلح طبا عبارت از تغیر  
 ای خلاطی که نصلح دیسانی خوبیست و مرض " عظم که دفعه واقع شود در بدن انسان میان طبیعت و مرض عام از نیکه  
 تغیر طوف صحت بود یا زیادت مرض میلاد است و شبیه اده اند طبیعت ا  
 بسلطان حامی مرض بعد و باعی و بدین را سرد و روز بخان را  
 بیوم قال قیدال و همین است و جسمیه این بخان چه کوششی که میان  
 طبیعت و مرض از اینها صم تشبیه داده اند و خصیلکه میان این و این  
 از این بخان گویند و این تغیر لازم است و چون آن حکم فاصله نه و م  
 مشاهیر است و این لازم مشا بهشت اطلاق بر لازم مشا به غودند  
 پس این فرآن که طبیعت غالب مرض اکلیتی دفع کرد بخان تا محب  
 گویند و اگر کلیتی دفع نکرد بلکه محتاج به دعا و مت یک ماند بخان نا ضر جدید خواهد  
 و اگر مرض غالب آمد طبیعت را کلیته منهد مساخت بخان ام در می نامند  
 و اگر محتاج بمقادیر بگیراند بخان نقص دی گویند و اگر بخان باتفاق الماء

لهم يهدى ارجحهمو عصبوئي پر لارسانا هنسته درین جان سعی کریت بحران تغطیه  
گویند و از خوبی میگیریم تا مقابله دوچی اند و آن رفع ناده بود بعد این حکم امضا  
در من بخوبی با خوبی بحران درسته اند و آن رفع ناده بود بعد این حکم امضا  
که بعد از حمله فتحه و فتحه را بعد این صحت سازه دایر این بحران تغطیه نموده و بحران  
تغطیه این خوبی عبارت است از مقابله از از هرات بمردم و بالعکس هم تاثیر است  
که این از رومی شیوه گونه باید داشت که بطلیه و جایزه ای امثال اینها از حکم  
متقدیل اتفاق داشته باشد که بعد از این رفع از هر یکی عظیم است سعادت غیره نموده و  
و امن ارض و خیرها اعجمی فتوح همیست به هر شند که در کره زمین نیزی باید قدرات که در  
جهل و بیش از این اتفاق است اقدام و قدر و قدری که بیش از کفر کفر غلام بعدی است و  
نقشیاد بزیست نزد زوره خود تا هم سینکد و نیز بزیست است که چند اندک بعد مابین بینیز  
نمکه خفیت نمایم را داده تمیگری فوت جاذب هم یعنی میگیرد و قوت جاذب هم خفیف  
بیشتر تمیگرید و از نجاست که هر کاه و درخت لاله رضی عن مجیع طوبات عالم که بر زمین است  
با فعل سینیا یا لیکن از تائید عالم آب بجهت کفرت آن نهیمه ای باز اراده شناس زیاده  
مرنی و محسومنی خود و چون قدر بسته از اسرار میباشد که نزد بزیست بین اعلو حق نمکند  
و این این بجز رزگو نمایند چنانکه جاذب همیزین از اجرایی هاست تا نشیری نمکد و بایسی که اجراء بمحض  
وساره بجا قوه هما جاذب ای المکر و قلعه طبعی و بیش و اند و توجه جهات اهل این و مکر  
لقر خوبی میباشد و این اتفاق از خواهان درسته بیکاری بیاد و اتفاق نیزه بزیر نهایا نجات اشکل معاشره

دین مفید است و از آن  
بچشم نمایند و بآن  
جهانی می شوند و بآن  
که باشند و بآن



و بچشمین حال تغییر اینی نور را تجربت فریب بعد آناب بر آن اندک اندک نهاد و  
از اینی بروز چشمی آنها از مقارت کار میگذرانند و این عالم دنیا از آنها بعد  
برآورده و در زمان غیر راوینه از اینها بقبال سُد عقد زریادتی نوزاده است بر و دت و طعن  
می شند و چون به قبال سُد ازان در گذر دادند آنها از آنها بفریب نیز نور را  
نمی نهاد و بر آن حرارت و پیوست پیدامی آینه ای تجربه نمودند که این سگهای



میگله و تابع میگد که تغیرات در انتیکت بین انسان ها زمینه پسندی برخورد است  
در فرقی ساییده از اجران نیز اینجا است اطلاع خاتمه داشت که از منظمه باقی تغیرات  
هواسته و تغیرات قدری سایه اش شنید بلطفه فلاسه و همان مجموعه ای هم از آن دو اندیشه  
حوادث و قاعده عالمه از تغیرات کوکی غیره اند چنانکه توییه حشرات الارض و انسان را  
بنامه و جرائم بهار و پیچ افرازه مخصوصه شاهدی بجهت پسکا و معلوم خود  
داری چنان پیروزی بعد تصریفت بازی که اینون تقصیل میشوند اما میتوانند تهاجم  
از دیوار و قواز بعد قریب سه هشت بیکن این تغیر محبت قلت میشوند شود گردان اینجا شاهد  
و آن دستیزی و دریج و دشکش و مکالمه و مکافایه است چه کارهای سریع  
ابرجو را بد و از ده حصد ساده منقشم کرد و آن ده هر صد ابری گویند و برای هر چیزی  
مخصوص منع کرد اینی همان روز اس طلاق آدمیانه میزان عذر و عصیانی آمده  
و هر چیز را بی جزئیه ای تعمیم نموده هر چیز خود را خواندن پسکا کاه در میان نیز قرب  
و بعد واقع شود ضرور است که تفاوت در جهات با اتحاد در جهاتی از انتظار دید که خواهد  
پس این تفاوت اگر سریع است تغیر گردد کویند و اگر تبعیت نزیح و اگر تکثیت نمیگش  
و اگر تصفیه نمیگش است مقابله گویند و اگر دیگر نیز و گلچیک در تحقیق و میکنند یه همه مقابله  
نمیگشند اگر نیز اکبر دھل است پس نیز اصغر را از روی بعد و جزو اندیشه و سرطان تهشی  
و دلخواه از دلخواه اند اول دلخواه است ای دلخواه ای دلخواه ای دلخواه ای دلخواه ای  
دو اندیشه دو میزان مقابله و از روی عرب و قوم مشیت ای عربی هریج و دو اندیشه  
اول مقدمة سده اول قصه خیر ای دلخواه ای دلخواه ای دلخواه ای دلخواه ای دلخواه ای  
دو همان مقابله است پس کاه و نیز تصریف در این اتفاق اینجا خوب نبود و دمات مذنبه سوی دخل ای خان



آنکه این ایام بجهت تسلیم و زمانی باشید و در برخورد نهاده شده باشد از این  
 و حسره داشتند و بقدرت اراده خودشان با هم می‌بودند که این مسیر را از طریق  
 چون خلیل البوئی کنون برداشتند و از این طریق دو زمانه می‌باشد که جوان  
 خواهد شد اگر این را غیر باشد بجهان نباید از این طریق داشته باشد و از این جهت  
 و بعد این ایام ایقان فصل ایام خویسته است بجهان که این احتمال را باشیم علوم  
 اثناون شرمندن بخود می‌بینیم چنانکه در خانه بزرگ بدل از طرف پیر گویی شاهزاده بود و فاتح  
 دخواه چون صیاح مجاهج خوف و خطر و هیبت یعنی بیشتر غیره مدت بین این دو هنوز  
 اخواه نامند قلعه کربه بوده باشند و نصیحت می‌بینند که نفع و آداب و بحث  
 خفت است لازمه است هم باشند این نفع ماده به خوبی است از ماضی عاده مانع برخاست  
 و در مرض نهایا طرد و در ارض صدر برقع و در این کند با این اور و در این اسما و در  
 اراضی غیر محظوظ بحضور و بحضور پونه جهات خلکیه برقع در اورام صدیقه فائد  
 در حیات سازه بجهان افتد فضل و علامات علامت عالم شهنشال سرورت و  
 و حکم فضیلان مع تعلق و طبین شمع و علامات عیشان صیحت غزو من ازه فضول و  
 وجمع فهم عده و اخلاقی شخصیت این برکت پیام و علیه السلام شفاف شیخی که تبدیل علاوه بر این  
 در دهها اوقاع از مذکور سریعیت بآیت بآیت نفحه و تراویه در داشت علامت پیغمبر  
 بغض و هداشت اتفاق از این اوقاع و علامت بی وعی خیان خاوات هدایای طبله و سورش آقامد  
 بجهان که بعد از این اتفاق بایش چهاره روزه فتح می‌گردید و کشیش باشند فائد و ارجمند

این مقالی از پادشاه و دوستگرد و دلیلی بر داشت و تو چنین این پسرت با فعال اکثر را دارد و  
 از اتفاقی بسیر قان مادر سریع بخواهی افتخار نمایند که طلاق عورت ملکه خواره است اما همانها  
 دلخواه و خودست نداشته باهیا هجرت کرد و دینار اعلیٰ نداشت لذت این قیمت بیرون و همچو  
 کانی خدنه و گریز ارجمند شرک و امداد خدنه هجراتی هام پدر است گریز جران نام دینار فرموده  
 بحوالی سواده علامت ایشان بعد از تصفیه امام افتد و در روز محو از ایام جاریین با  
 سوام مند آن زر و شنبه و باشد جاری همان تغییر نمود و با تعلق شنیده شفراع خاطفه  
 گزنده مرض شسته شفراع بطریقی که این مرض است چون عاف نمود و طبقه و قیمه  
 و غیره بتم تهران طلاقتی پیش شود ششم بآینه خود برآید نهم قوت بر جای باشد هم  
 نیکوی حال غصه فارمده خواهی هجران ایشان ملکه دوست زاده نهضت از هنایا م دخن طلاق هجران  
 باشد فارمده بشیر و دام ارض صنفه اکه هجران وزجا هم ارض شود در دو بر و نهم و دیگری هم و  
 پانزده هم پاچار و هم در رسوای بعد اینها همچوڑ و در طلاق ام که بجه غلبه طلاقت کشافت غلط  
 تقدیرم باخکند فارمده انتخاب این مرض معاوه با او ای افع شویمی بر و دوازدهم و اکله  
 و نهم و اگر در نهایت حدت است بز جاری و از جاست که بروز خشم هم هنده در این  
 مرتبه با اخیرین و زر هجران بخود بخوبی که نشاند سلاسته شفرانیت پیش از محروم از  
 چه که همچو این موضع موقتی همچو کلیه اینها و بحسب تهران منظر خواه بود اگرچه ای افت قرار  
 و قویش در افعال طبیعتی ای خواه شجاع کانه قصیر خان ابری همین هر دو ای جنسی ای عزیزان  
 منیمی ای جنسی همچو معرفه سبلان و بزر هجران همچو زیر خود میکنی زنجه هم کاره نیز که ای افعال که  
 کار و دلیل ای

خنوارین و بیهقی داشت بلطف آنها را ساخته بودند از اینها  
بیان چند بار خوشی انسان سر برده و در همان شبایی امتحان کردند که اینها  
الآن آزاد بودند از این مسایل پذیر و پذیر و داده بودند که همان کار را با این اتفاق از اینها  
است این از اینها داده شد که از قبضه اسلام باشوند با اینکه با خوبی از اینها  
بعنی این شدن با مطلع از اینها جای اجازت از زیر نیکه دران بگران اتفاق شود پس این دوستی از اینها  
ترمیم و عده اکبر نیز شده که این سبیر کسری نباشد و از اینه باعث و شش ساعت عوام شدند  
چرا که بعد از این مدت مرض بگران اول ترا بوع اوله و زویک به شفعت شدن فرز  
مشود آن ششم حصر در همه نیزه هر چهارمین طبقه است که کفر مدد مرض قبل از صفت  
النها رسیده باشد اگر بعد از صفت النها رسیده باشد یعنی اینکه یوم بیانه زدن اینها  
تا صفت النها زیگرهت پس بخاریع روز و صفت شدن و ذکر ترا نصف آن از این معوال  
که نهاده روز یوم بگران مقرر کردند که آن یوم بایع از صفت داشت اگر مرض قبل از صفت  
حاوی شود آنرا احشوازند و اگر بعد از صفت النها رسیده باشد پس یوم بایع مدد  
از اگر اختنند در ایند از این معوال شاکر کردند و در این معوال دو روزه شدن و بیرون  
پس صفت دو روزه و زیاده از صفت و بیهت یعنی یوم و اکنون شدن و آنکه از این معوال  
رغم هشتگر فتنه پس سایه را و در زینه دنواگز زدن و صفو منش از زندگی و در این معوال  
هر چند باطل از این معوال این معوال داشت این معوال دو روزه و دو روزه شفعت شدن و زاده  
زیاده از صفت و بیهت این معوال قدر قبوره روز و صفت در منش اینه شدند از اینکه دند و اینکه اسایه

سند و اند و رشیم گرفت و سلیمان ع را سینه در زور رایع روز قرار دادند چون رایع که میگفت  
که این اشتباه است که اساقیه ثالث از چهارم گرفتند پس ساقیه شدند و علی هم از  
و بین تقدیر و از و در فوج این هسته شرط این بود که شناسای عجیب خانه ای که ازین محل خدم از خد

بد و مدنی بخان	١١	بخان مجسم	٢١	بخان مجسم	٢١	بخان مجسم	٢٣														
بسمل بالاتفاق	٢٢	بسمل	١٢	خلافی	٢٢	بسمل بالاتفاق	٢٢	بسمل بالاتفاق	٢٣												
بسمل بالاتفاق	٢٣	بسمل	١٣	خلافی	٢٣	بسمل بالاتفاق	٢٣	بسمل بالاتفاق	٢٤												
بسمل بالاتفاق	٢٤	بسمل	١٤	خلافی	٢٤	بسمل بالاتفاق	٢٤	بسمل بالاتفاق	٢٥												
بسمل بالاتفاق	٢٥	بسمل	١٥	خلافی	٢٥	بسمل بالاتفاق	٢٥	بسمل بالاتفاق	٢٦												
بسمل بالاتفاق	٢٦	بسمل	١٦	خلافی	٢٦	بسمل بالاتفاق	٢٦	بسمل بالاتفاق	٢٧												
بسمل بالاتفاق	٢٧	بسمل	١٧	خلافی	٢٧	بسمل بالاتفاق	٢٧	بسمل بالاتفاق	٢٨												
بسمل بالاتفاق	٢٨	بسمل	١٨	خلافی	٢٨	بسمل بالاتفاق	٢٨	بسمل بالاتفاق	٢٩												
بسمل بالاتفاق	٢٩	بسمل	١٩	خلافی	٢٩	بسمل بالاتفاق	٢٩	بسمل بالاتفاق	٣٠												
بسمل بالاتفاق	٣٠	بسمل	٢٠	خلافی	٣٠	بسمل بالاتفاق	٣٠	بسمل بالاتفاق	٣١												

آخر از این مقاله می‌گذرد و آن نقطه حوارت مفروط است که اینا صور

سویی از نظر خود شناخته داشت و در آن مورد از این مقاله می‌گذرد که این مقاله از این نظر خود شناخته داشت و آن  
چون در این مقاله مذکور است این مکانیست که اول از این دو نظر خود مقاله خود را با عنوان غیر ممکن که این مقاله  
رونق علمی را در پیش از اجرای این مقاله داشته باشد این مقاله را می‌دانند که این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
آنقدر نهادم که این مقاله از این نظر خود شناخته داشته باشد این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
و بجز این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
میزان اراده بود که این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
در این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
و فرانکلند در بیان حقیقت آن مکانیک خارج از این مکانیک این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
برای این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
هوا نیز در این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
و اخلاق این پیاغث حرارت از این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
انواعی از جایی که در این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
پرکرد و سرمه کار نبود و مقداری که متفقند بود این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
یا خاصیتی که متفقند باز از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
نمایه از جایی که متفقند باز از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت  
از زندگانی این مقاله از این نظر خود شناخته داشت این مقاله از این نظر خود شناخته داشت

پس از زیست خود نزول عالم  
حال حادثه بر و دت هو

در سال اول این سنت در شهر بیرونی کافشی پاکانیان میان چهار خلیم کنند  
درین یکاهی یک ماه و غیره کوشند و اینها کلکه های هستی های خیریه را که ای هستی های  
دریافت کردند که رسیده فیض است و شما که از این شرمن افتاده و میتوانید قدر خود را  
داو آخوند و تکمیل کنید این سبیع ای ای دیده ای صنعت هر کار خوب به دلیل این قدر خود را  
از شرمن ای هستی هم بروز و دیگر دلیل ای هستی هم که ای هستی هم خود را  
و هم ای هستی هم ای هستی هم خود را که ای هستی هم باشد و شرمن ششم علیا پدیده  
ای ای هستی هم ای ای هستی هم باشید و دیگر دلیل ای هستی هم که باشید ای هستی هم قدر خود را  
ای ای هستی هم ای ای هستی هم باشید و دیگر دلیل ای هستی هم که باشید ای هستی هم قدر خود را  
منافع آن ای هستی هم ای ای هستی هم  
بلطفه دلیل ای هستی هم ساخته و دلیل ای هستی هم که آن هستی هم ای هستی هم دلیل ای هستی هم  
عواده ای هستی هم ای ای هستی هم  
هر قلت خود هستی هم ای ای هستی هم  
لطفه دلیل ای هستی هم ای ای هستی هم  
جهان ای ای هستی هم  
آوازیده یا گرد و مرتبه و از برای معلوم شود که بعد از دلیل ای هستی هم ای ای هستی هم ای ای هستی هم  
جهان ای ای هستی هم ای ای هستی هم

وَكَانَ مُحْمَّدٌ بِرَبِّهِ وَهُوَ كَوْنُ شَرِيكٍ لِلْكَوْنِ فَمَنْ يَرَوْنَ  
عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ إِنَّهُ أَخْرَجَهُ مِنَ الْفَرْدَسِ  
أَلَا فَإِنَّهُ أَخْرَجَهُ إِنَّمَا كَذَّابٌ مُنْكَرٌ فَرَبُّ الْكَوْنِ إِنَّمَا  
أَنْزَلَهُ إِلَيْهِ لِتَعْلَمَ مِنْ خَلْقِهِ مِمَّا يَوْمًا لَيْلًا  
أَنْهُ أَعْلَمُ بِهِ فَلَمَّا هُوَ أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْمُرْسَلُونَ

## آمَدَتِ الرِّسْلَةُ

قَالَ الْمُلَائِكَةُ إِنَّهُ يَوْمٌ فِي عَصْرِهِ الْفَرِيقَيْنِ  
يُهْرَبُ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْمَطَافِ  
وَالْأَصْوَاتُ إِلَيْهِ تَدْعُونَ إِلَيْهِ وَالْأَجْمَعُونَ إِلَيْهِ  
إِنَّمَا يَأْتِي إِلَيْهِ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُنْكَرُونَ  
أَسْأَدُوا إِلَيْهِ الْمُرْسَلَاتِ مُجَازِيَّاً

مَذْهَبُ الْمُسْكَنِ مُجَازِيَّاً  
مَذْهَبُ الْمُسْكَنِ مُجَازِيَّاً

إِنَّمَا يَشْرُكُونَ بِهِنَّا وَلَا يَشْرُكُونَ بِهِنَّا

أَمْذَلُ الْوَلَامَاتِ الْمُعْقَلَاتِ فِي عَلَيْهِ

يَا إِنْ بَارَ إِلَزَارُ وَرَغْدَانُ

أَمْ بِرَبِّهِ الْأَبْصَارِ قُلْطَفَتْ

يَا إِنْ بَدَّتْ كَلَانُونَ يَا إِنْ سَبَقَتْ فَيْرَوَادُ

مِنَ الْحَكِيمِ الظَّيْنِ الْقَعْدَةِ مِنْ لَطْفَ

أَزْعَمَ لَطْفَتْ دَاهِرَةِ إِلَزَارِ غَبَلَ

قَدْ صَارَ شَيْخًا فِي الشَّيْبَابِ وَالثَّيْمَا

بِدَنْكَلَةِ شَدَّهُ اسْتِبَرَ رَجَانِي وَجَانِيَّةِ

بِرَسْدَهِيَّةِ امْرَدِيَّةِ كَنْدَهِيَّةِ لَهَجَانِيَّةِ رَا

لَا مُنْتَهٰ لِدِيَّ هُوَ الْجَزِيلُ بِمَا نَهَى

بِرَبِّ الْأَرْضِ إِذَا يَقُولُ وَيَسِّرْ لِي

فِيمَا كُنْتُ أَعْلَمُ هُوَ مُطْرُوا الْمَسْطَرُ

عَوْنَى تَبَّاعَةً مَذْرُولَ قَرْبَانَ

وَرَأْيَكَ رَأْيَكَ وَرَأْيَكَ رَأْيَكَ

وَالْقَسْلُ لِغَرْوانَ سَنْسَنَ مَصْفَرَ

شَرْكَانَ تَعْبُرَتْ كَنَامَ وَصَفَرَ بَادَ

لِلَّتِي الشَّبَولُ مَذَلَّا لِلشَّبَالِ مُشَبَّهَ

بِرَبِّ الْأَرْضِ إِذَا يَقُولُ وَيَسِّرْ

أَفْرِهَمَ كَجَلَهُمْ وَكَوْهَمَ

فَلَمَّا كَنْزَرَانْ فَرَدَ وَكَوَهَ مَلَمَّا كَجَلَهُمْ

شَهَدَ لِجَرِهِمْ عَسِيفَهُمْ

أَنَّا مُحَمَّدَهُمْ شَاهَ مَحَمَّدَهُمْ صَاحِبَهُمْ

مَنَاهَجَهُمْ صَدَلَهُمْ الْأَرْجَلَ

إِذَا وَنَافَهُمْ وَلِيَدَهُمْ مَسْتَكَنَهُمْ

الْمَعْنَوَهُمْ بِالْمَسْنَعِ عَوْنَافَهُمْ

شَاهَانَهُمْ بِرَدَادَهُمْ يَكِيدَهُمْ دَادَهُمْ

لِلْمَيْدَمَانَهُمْ غَوْنَانَهُمْ دَعَانَهُمْ

بِرَأْيَكَهُمْ بَانَهُمْ دَهَكَهُمْ دَادَهُمْ

تَمَتْ